

رساله  
در اختراع خط جدید



از تصنیفات  
عالم ربانی و حکیم صمدانی مرحوم  
آقای حاج محمد خان کرمانی  
اعلی الله مقامه

۱۹  
—————  
۵۰۱۲۲۸

چاپ اول  
چاپخانه سعادت کرمان

از طرف مدرسه مبارکه ابراهیمی کرمان تقدیم  
کتابخانه هموطنان گرامی  
چنانچه راجع بمطالب این کتاب مشکوکاتی باشد  
بناظران، بهر آنکه از همه کرمان مکاتبه فرمائید  
مجلس قزوین

تهران - کتابخانه مسجد شیخ نایب‌الله بیروسی

بسم الله الرحمن الرحيم  
کرمان - چاپخانه سعادت

این رساله از تصنیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی  
آقای حاج محمد خان کرمانی اعلی الله مقامه است  
که در ۱۳۹۶ قمری در جواب مستشارالوزاره در باره  
اختراع خط جدیدی برای فارسی مرقوم فرموده‌اند  
و چون این اوقات در روزنامه‌ها مقالات موافق و مخالفی  
در باب تغییر خط مینویسند مبادرت بطبع این رساله  
نمودم که مورد مطالعه صاحب نظران قرار گیرد.

کرمان - عبد الرضا ابراهیمی

رساله

در اختراع خط جدید

---

از تصنیفات

عالم ربانی و حکیم صمدانی مرحوم

آقای حاج محمدخان کرمانی

اعلی الله مقامه

---

چاپ اول

چاپخانه سعادت کرمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي اخترع الانسان اختراعاً وابتدعه ابتداءً  
وعلمه البيان واودعه العلم ابداعاً ووقفه على رسم كلامه  
و بدیع فکرة او ما وعاه استماعاً وصلی الله علی افضل  
المخترعين واشرف المبتدعين محمد سيد الانبياء  
والمرسلين الذي اقتدى به عيسى في ملكوت السموات  
ودعا اليه في الارضين والسلام على آله حروف لاله الا الله  
في الرقوم المسطرات والداعين الي خالق البريات ولمنة  
الله على اعدائهم اجمعين في كل آن وحين ابد الابدین .  
و بعد - در باب اختراع خط جدید فرمایش رفته که این  
بنده بی بضاعت آنچه بعقل ناقصم برسد بر صفحه بنگارم  
اگرچه من کلام خود را محل اعتناء دانشمندان نمی -  
انگارم ولی فرمایش سرکار را بر سر میگذارم و اطاعت

فرمان را واجب می‌شمارم پس آنچه بفکر این ناچیز  
میرسد مرقوم میدارد اگر پسند است پسندیده باشد و اگر  
ناپسند آید ناپسند، ولی من در این مطلب سابق بر  
فرمایش آن جناب فکری فرو نبرده و در اطراف این  
تدبیر غوری ننموده‌ام و آنچه عرض میشود چیزی است  
که در حین نوشتن یا دو روزی قبل بنظم رسیده اگر  
نقصی دارد معقوم ولا بد بایست مقدماتی عرض کنم تا  
اصل مطلب بدست آید لهذا در فصولی چند عرض  
میکنم .

فصل - خط اختراع شده از برای فهمیدن آن مطالب  
که گوینده در نظر دارد و معذور از گفتن است یا ثبت  
نمودن برای باقی ماندن در روزگار چرا که : \* من  
بمیرم خط بماند یادگار \* پس باید طوری باشد که  
خواننده شود تا خلق منتفع شوند از این جهت است  
که آن علوم که بخطهای عجیبه نوشته شده است که  
انسان علم آن خطوط را ندارد بعینه مثل این است که

نیست، و از این جهت است که آن خطوط که بشیوه‌های مشکل نوشته میشود مثل خط ترسل یا شکسته صرف در انظار ممدوح نیست چرا که مشکل خوانده میشود و مطلب گم میشود پس باید خط طوری باشد که خوانده شود.

فصل - خط باید آسان باشد بجهت اینکه چیزی است که عامه مردم محتاج بآن هستند مثل زبان است زبان بیان باید طوری آسان باشد که همه کس بفهمند اگر انسان مغلق حرف بزند خطاست از این جهت است که حکما عقل مردم را بحرف زدن ایشان تمیز میدهند اگر کسی را دیدند که مغلق گو است و در فهمیدن سخن او محتاج بکتاب لغت و تتبع زیاد میشویم او را ناقص العقل میخوانند و پاره از مردم زیور خود را مشکل گوئی و مشکل نویسی قرار داده اند و این زیور نیست زینت علم و عمل شخص است هرچه آسان تر حرف بزند بهتر است از این جهت است که کلام خدا

واحادیث ائمه هدی سلام الله علیهم بحسب معنی ظاهر آسان شده است و همچنین کتبی که در میان است و نسبت بکتاب آسمانی میدهند آسان تر از باقی کتب یهود و نصاری است پس قول فصیح آن است که مغلق نباشد و شخص بلیغ آن است که مغلق گو نباشد همچنین خط انسانی بیان کلام انسانی است بایست آسان باشد که اطفال بفهمند بمحض تعلیم گرفتن چه جای علماء و بزرگان.

فصل - بدانکه انسان را خداوند برای کار بسیار خلق کرده است از کارهای دنیا و آخرت و اگر شخص خود را گرفتاریک کار بکند خلقت پروردگار را ضایع کرده است مثل این است که استادی آلتی بسازد برای کاری تو آنرا بآن کار نزنی و فاسدش کنی، پس انسان باید همه آن کارها را از پیش ببرد تا دنیا و آخرتش اصلاح شود و یکی از کارهای انسان خط خواندن است و سایر کارها بسیار است پس باید قدری از عمر خود را صرف

این کار کند و باقی را صرف چیز دیگر لهذا بایست این خط طوری باشد که چند صباحی که انسان اوقات خود را صرف آن نمود تعلیم بگیرد و مستغنی شود اگر بنا شد يك عمر اوقاتش صرف خط بشود کی بسایر کارها میرسد، این را هم میخواهی بفهمی قیاس بزبان کن زبان فهمی مقدمه تحصیل علوم و جاری شدن امر مدن و رواج خلق است پس باید انسان چند روزی زبان یاد بگیرد و باقی عمر را صرف سایر کارها بکند و تو می بینی که خدای حکیم همه زبانها را طوری آفریده است که شخص باندک زمان میتواند تعلیم بگیرد پس از آن مکالمه کند حال فکر کن که این چه تدبیر است که چنین شده است تدبیر این شده است که زبان را کلی کرده اند مانند اسامی مثلا يك اسم (آهو) گذارده اند و کرورها و ملیونها آهو خلقت شده است انسان يك اسم آهو که تعلیم گرفت اسم يك سنخ خلق خدا را تعلیم میگیرد اگر بنا بود که هر آهوئی يك

اسم داشته باشد من تا قیامت اگر میخواستم اسم آهوها را تعلیم بگیرم محال بود همچنین در فعل ها مثلا يك لفظ (کرد) قرار داده اند حال هر چه کردن است بهمین لفظ از آن تعبیر میآوری خواه کردن خدا باشد یا پیغمبران یا ملائکه یا جن یا انس یا حیوان ، هم چنین در حروف مثلا از برای معنی تجاوز (از) را قرار داد پس هر چه در آن تجاوزی است از میگوئی ، میگوئی از طهران آمدم از مشهد مقدس رفتم ، نامه از کجا آمد تیر از کمان جست و هکذا و از این مثل همه معلوم میشود و باز همین کلیات را که ترکیب میکنیم معنی های کلی و شخصی نتیجه می بخشد ، هم چنین است امر در علم خط اگر بنا باشد برای هر جزئی چیزی يك حرفی بنویسند و يك کلمه ترکیب کنند ابدأ انسان تعلیم نمیگیرد مگر علم پیغمبران شود که بوحی مطلع میشوند والا بشر از این علم عاجز میشود لهذا باید خط کلی باشد که همه جا یکسان باشد و اصل حروف هم باین

جهت و جهات دیگر که ذکر میشود باید معدود باشد که آسان باشد ضبط آنها و این يك جهت اشکال این خط معروف شده است که حروف مقطعه را يك قسم مینویسند چون ترکیب شود طور دیگر میشود و در خطوط مختلفه هم پاره تفاوت میکنند لهذا بچه های کم ذهن دور ملتفت میشوند و اگر بچه دانشمند هم باشد بخواندن الف و باء مستغنی نمیشود باید يك کتاب دو کتاب بخواند تا خط بتواند بخواند مثلاً (عین) را در حروف مفرده اینطور مینویسند (ع) اگر ترکیب شد و وسط کلمه افتاد (ا) اینطور مینویسند اگر اول افتاد (ع) اینطور می نویسند اگر آخر افتاد اینطور (ع) مینویسند پس طفل باید چهار قسم عین نوشتن تعلیم بگیرد تا خط بخواند و این اندک تأملی دارد تا بفهمد خلاصه حاصل سخن اینکه خط باید کلی باشد .

فصل - سر معدود شدن حروف بیش از یکی و دو تا است و لکن آنچه در این جا ذکر میشود که خداوند

در حکمت خود چنین قرار داده است که بر حسب آب و هوا و جهات ممالک حالات آنها تفاوت میکند چنانچه می بینی که شکل های همه تفاوت دارد هر مملکتی صورتی دارند خاص از حیث قامت و رنگ و صورت و مزاج ایشان هم تفاوت میکند و نوعاً اهل هر بلدی شباهتی بهم دارند که حکیم میفهمد و اگر این اختلاط و امتزاج حاصل نشده بود و اهل بلاد با هم وصلت نمیکردند و آمیزش نمی نمودند تفاوت کلی بود بطوری که همه کس میفهمیدند ولی می بینیم که ترك مثلاً از فرس زن میگیرد بچه از صورت فرسی بیرون میرود و از ترکیبی هم بیرون میرود لهذا بر طبیعت اصلیه نمیماند مانند تخم درختی میشود که از بلدی ببلدی ببرند اگر نمیبردند و بطبیعت ملک و امیگذارند در این بلد بسا این درخت ابداً پیدا نمیشد چون بردند و رسانیدند پیدا شد و غالب مردم جمادیت دارند بر همان حالت که هستند باقی هستند از این جهت

در صدد آبادانی بر نمیآیند و ملک را بطبیعت خود واگذارده‌اند لهذا در این شهر مثلاً می‌بینی يك قسم میوه خاص است و يك صنعت مخصوص است و ترقی نمیکنند اگر از اطراف انواع اقسام اشجار و حیوانات و صنایع را جمع کنند هر شهری در حد خود آباد میشود همچنین مردم هر شهری سبکی خاص دارند بعد از آنکه آمیزش کردند و زن گرفتند و زن دادند باشهرهای دیگر حالتها تغییر میکند از این جهت در شرع ماست که زن نجیب و خوش رو بگیرند که خورده خورده باین سبب همه مردم خوشرو و نجیب میشوند ، و اگر مردم اندکی فکر کنند در این عرض و پی این تدبیر بر آیند دنیا ترقی کلی میکند مثلاً باین تدبیر میتوان همه اسبهای دنیا را اصیل و خوب کرد همه درختها را خوب کرد ، همه مردم را زیبا و خوش خلق کرد بلی اعراض بسا عارض شود آن هم بعمل کردن بشریعت خوب میشود لهذا در رجعت همه چیز

يك و خوب میشود، خلاصه پس چون یافتی که جمیع حالات اهل ممالک تفاوت دارد عرض میکنم هم‌چنین لهجه خلق تفاوت دارد و مخارج حروف که در دهان و حلقوم خلق شده است نیز تفاوت میکند پس بعضی پاره مخارج دارند که سایرین بحسب طبیعت ندارند اگر چه بتوانند تحصیل کنند بصعوبت چرا که اصل عضوهای دهانها متشابه است نهایت بجهت اختلاف مزاجها پاره عضوها را که مقاطع حروف است پاره بکار نمیبرند پاره بکار میبرند از این جهت در زبانها حروف غالباً تفاوت کرده است از حیث شکل و صوت و عدد پس عرب مثلاً «واو» را غیر از آن قسم میگوید که عجم میگوید صوت دیگر دارد و طرز دیگر بیان میکند و همچنین سایر حروف و پاره مخارج هم عرب دارد که عجم ندارد پس عرب حروفی از آن مخارج ادا میکند که عجم نمی‌تواند و عوض آن حروف حروف دیگر میگوید مثل عین که عرب مخرجش را دارد و عجم



عوض آن الف میگوید و طاء و ظاء و صاد و ضاد وحاء و ثاء اینها مخصوص بعرب است و عجم عوض طاء تاء میگوید مگر در دو سه اسم و شاید آن هم اول بتاء بوده بعد طاء شده است مثل طه ماسب و طهمورث و عوض ظاء و ضاد زاء میگویند و عوض صاد ، سین میگویند مگر در کلمه صد و شاید آن هم اول بسین بوده است و عوض حاء ، هاء هوز و عوض ثاء ، سین میگویند لهذا حروف مقطعه عرب بیشتر شد و به بیست و هشت یا بیست و نه رسیده است و عجم اینقدر حرف ندارد و این دو زبان را که ملتفت شدی در سایر هم نظر کن چنین است ، حال چون این مطلب را دانستی ملتفت شو که حروف باقتضای مملکت است اهل هر زبان بزبان خود راه میروند بلی چون قرآن بزبان عربی نازل شده است و احکام بعربی شده است بر مسلمین واجب شده است که حروف عربی را تعلیم بگیرند بلکه زبان عربی را هم تعلیم بگیرند دیگر

اختلاف است که آیا واجب کفائی است یا بر همه واجب است و این جا محل ذکر آن نیست .  
فصل - چون این کلیات معلوم شد حال عرض میکنم که حروف بایست اشکالشان امتیاز داشته باشد امتیازی که همه کس بفهمند بجهت اینکه برای فهمیده شدن است بلکه باید طوری ممتاز باشند که اگر شخص بی سواد هم بآنها نظر کند بفهمد که صور اینها مختلف است مثل اینکه میفهمد که فلان شخص غیر فلان است و فلان غیر فلان نهایت اسم هر يك را نمیداند هم چنین هر کس خواه بچه خواه بزرگ خواه عارف خواه عامی بحروف نظر کند باید بفهمد که (باء) مثلاً غیر از (تاء) است و (جیم) غیر از (دال) پس هر يك باید شکلی مخصوص داشته باشند حال صاحبان خط از عرب و عجم اسباب امتیاز را گاه شکل کردند گاه نقطه آن حروف که صورشان شبیه بهم شد به نقطه امتیاز دادند و آن حروف که صورشان مختلف شد بصورت و اصل عمل امتیاز از

حکمت است و وضع نقاط هم از حکمت نهایت گاهی اسباب اشکال میشود مثلاً اگر سهواً نقطه افتاد یا آنکه در طبع نگرفت مشتبه شود و غالب لغات که الآن در اخبار و کتب ملاحظه میفرمائید که فی الجملة غرابتی دارد و بسلیقه نمی چسبد از همین جور چیزها پیدا شده است نقطه مثلاً افتاده است. لغت تغییر کرده یا از جهت نزدیکی دو حرف کج خوانده شده مثلاً حاء همین قدر که گوشه اش در طبع نگرفت عین خوانده میشود پس این خط وضعش اگر چه از روی حکمت است ولی باید در حفظ کردنش کمال دقت را بجا بیاورند که مشتبه نشود.

لهذا اگر خواسته باشند اختراع خطی کنند باید اولاً اسباب امتیاز را نقطه قرار ندهند و ثانیاً در اشکال حروف مخالفت کلی قرار دهند که بتغییر جزئی مشتبه نشود و این نکته بود و لابد باید تصویر کرد مطلب را تا درست حل شود مثلاً ع، غ امتیازشان بیک

نقطه است اگر در چاپ نقطه نگرفت ع میشود و ای بسا در کلمه باشد که اگر غ (ع) شود کفر میشود یا کفر ایمان میشود و ای بسا بتفاوت يك نقطه مملکتها ویران شود و هم در شکل ع و ح قریب بهم هستند اگر کسی مثلاً فی الجملة بد شیوه بنویسد عین حاء میشود اگر سرعین بواسطه موئی که بر سر قلم است متصل بهم شد حاء میشود و همچنین حاء باندک تغیر عین میشود اما حاء بطاء هرگز مشتبه نمی شود اگر چه جزئی تصحیفی شود.

فصل - بدانکه خداوند عالم چنین مقدر فرموده است که از ترکیب کردن حروف کلمات پیدا شود و این کلمات بحسب مزاج خلق اعراب داده میشود و اعرابها هم مختلف است بحسب طبایع ایشان و اگر بخواهم شرح دهم که چرا اعراب میدهند و هر مزاجی چگونه اعراب میدهد بحول و قوه خداوند میتوانم ولی در این مقام ملاحظه مطالب ظاهری میشود نه

حقیقی بهر حال اعراب در کلمات است بعضی حروف مضموم است بعضی مرفوع بعضی مفتوح است بعضی منصوب بعضی مجرور است بعضی مکسور بعضی ساکن است و مراد از ضمه يك ضمه است و مراد از رفع دو ضمه است که تنوین باشد و مراد از فتحه يك فتح است و مراد از نصب دو فتحه است و هم کسره يك کسر است و جرد و کسره که منون باشد باصطلاح و هم چنین گاه میشود در کلمات تشدید پیدا میشود گاه میشود مضاعف میشوند بهر حال این اختلافات در کلمات پیدا میشود و در پارهٔ زبانها گاه فتحه و ضمه و کسره اشباع پیدا میکنند یعنی سیر میشوند برای همهٔ اینها علامت گذارده اند تا معلوم شود و همهٔ غلابیم که گذارده اند موافق حکمت است و سابقین بهمین جاری شده اند و لکن چیزی که هست این است که این اعراب را بیرون از کلمه میگذارند بجهت حکمتهائی چند که این جا محل ذکر آنها نیست و اگر احیاناً اعرابی افتاد

یا از روی کلمه پیش و پس شد یا از روی حرف پیش و پس افتاد شخص کم سواد البته غلط میخواند بلکه عالم بسا شبهه میکند و ای بسا بیک اعراب کلمهٔ ایمان کفر میشود لهذا سرکار سائل و فقه الله لمرضاته خیال فرموده اند که این هم سهل شود و اعراب جزو کلمه نوشته شود که آسان شود اما در قرآن که این عمل جایز نیست باید اعرابش خارج باشد یا اصلاً معرب نباشد و اما در سایر کتب ضرر ندارد بهر حال اگر کسی بخواهد اعراب را جزو کلمه بکند بایست شکلی از برای اعراب اختراع کند که بهیچ وجه شبیه باصل حروف نباشد تا اینکه مشتبه نماند بلکه نزدیک بشکل حروف نباشد که بانندک تغییر مشتبه شود مثلاً ضمه ما مثل واوی است کوچک چون بالای کلمه است مشتبه نمی شود اگر جزو سطر شد البته مشتبه میشود و هم چنین تشدید ما فوق کلمه است هم چنین مد هم فوق است اگر جزو کلمه قرار دهند باید طوری باشد که

مشتبه بحرف نشود .

فصل - بدانکه در کلمات بسا دو حرف از يك قسم جمع میشود و دأب این است که بجهت تسهیل قراءت بهم ضم میکنند و يك حرف مینویسند و مشدد میخوانند و تشدید فوق آن میگذارند گاهی میشود که دو حرف از يك سنخ جمع شوند و بهر دو تنطق شود برای این لامحاله اسباب امتیازی لازم است اگر در مشدد و غیر مشدد همان حرف را مکرر کنیم مشتبه میشود پس باید در مشدد اختراعی دیگر نمود و در غیر مشدد مکرر کرد و هم چنین از برای مد اگر همان صورت حرف را مکرر کرد مشتبه بدو حرف غیر ممدود میشود که از يك سنخ باشند پس باید برای مد علامت دیگر گذارد .

فصل - چون از آنچه گذشت فهمیدی که خط باید آسان باشد و کلی و يك و وجه اشکال این خط برای بعضی این شده که حروف را مرکب میکنند و در هر

صورتی حرف بقسمی نوشته میشود از این جهت امر مشکل میشود پس باید درخط جدید یا مطالب را بهمان حروف مقطعه بنویسند مثل اینکه در پاره خطوط دیگر است یا حروف مقطعه را هم طوری اختراع کنند که هر چه ترکیب شوند صورتشان تغییر نکند این هم نکته ایست که بایست ملاحظه نمود .

فصل - بدانکه خدای تو حکیم است و هر چه درملك خود آفریده بر وفق حکمت است پس تو کار خود را از روی کار خداوند اصلاح کن که حکیم شوی ، این ملك را اگر ملاحظه میکنی می بینی که جمیعش بهم وفق میدهد و باصطلاح بهم میگیرد یعنی از هم چندان دور نیستند هر چیز را که پهلوی چیزی انداخته قبیح نشده ، مثل صورت انسان جمیع اعضایش مناسب یکدیگر است هم چنین حروف اختراعی اشکالشان نباید طوری باشد که پهلوی هم که می افتند زشت و رکیک شوند باید فی الجمله مناسب هم باشند .

فصل - بنی آدم باقسام مختلف مینویسند بعضی با قلمهای باریک ، بعضی با قلم درشت ، بعضی بر صفحات کوچک بسا بخواهند بنویسند ، بعضی بر صفحات بزرگ پس این خط باید طوری باشد که همه قسم بتوان نوشت نه طوری باشد که سه حرفش محتاج شود بیک صفحه کاغذ یا اگر قلم باریک و ریز شد حق حرف اداء نشود یا اگر درشت شد حقش ادا نشود باید خطی باشد که با هر قلم روی هر کاغذ و هر چیز بتوان نوشت حتی اگر استاد خواست با انگشت خود روی خاک حروف نقش کند و تعلیم شاگرد خود کند بتواند ، پس اگر برای حروف گوشه‌های زیاد و کناره‌ها گذاردی نمی توان بهمه قسم نوشت .

فصل - چون سخن در اختراع است و طرح تازه ریختن قاعده کلیه عرض میکنم که در همه جا بکار آید ، عرض میکنم انسان باید در هر چیزی غور کند و فواید و منافع آن شیء را درست درک کند که

برای چه ساخته شده است و در هر جزئی از اجزاء آن نظر کند و هر جزء را ببیند که برای آنچه ساخته شده است از آن بطور کمال بروز میکند یا نه اگر بقاعده است و هیچ زیاده و نقصان ندارد معلوم است که همین فعل حکیم و موافق حکمت است و بر حال خود باید گذارد ، اگر نقص دارد یعنی درشیء اجزائی است که فایده بر آنها مترتب نیست یا فایده دارد ولی کامل نیست معلوم است که این فعل ناقص است و نقص دارد مثلی عرض کنم تا درست مطلب واضح شود ، مثلاً در خلقت انسان که اعظم ترکیبهاست نظر میکنیم می بینیم انسان را خداوند برای صنایع بدیعه و معارف و عبادات خلقت کرده است پس او را طوری قرار داده که این کارها بفرد اکمل از او بر می آید مثلاً چنین خلقی که برای صنعت است بایست مدرک داشته باشد مانند چشم و گوش و زبان و سایر مدارک چرا که باید ببیند که صنعتی کند پس آلتی برای دیدن لازم

است و خداوند چشم داده برای دیدن چون نظر میکند می بینی از چشم دیدن بر می آید بفرود آمدن و هیچ چیز زیاده از قدر حاجت در آن نیست و کم هم نیست و هر حکیمی که بخواهد آلتی برای دیدن اختراع کند بایست شبیه بچشم باشد، و از روی همین چشم اختراع دوربینها شده است و اگر عضوی از اعضاء چشم را گرفتی دیگر فاسد میشود و هم چنین است امر در همه اعضاء بدن هر یکی برای کاری خلقت شده و همان کار از او بر می آید و بهیچ وجه زیاده و کم نیست و هم چنین است جمیع خلقتهای خداوند و شخص حکیم بایست صنعت خود را از روی صنع خدا قرار دهد ببیند این سبب را برای چه میسازد طوری بسازد که همان کار از آن بر آید و زیاده و کم نداشته باشد و پاره از صاحبان صنعت ملاحظه این را نمیکنند و اجزاء زائده بر فایده شیء در آن میگذارند یا کم میکنند، مثلاً کار ساختن میشود برای بریدن حال نظر کن هر چه

زیادتر است از فایده بریدن خلاف قاعده است که در کار بگذارند و اسباب فساد است مثلاً کاردی که محض بریدن است لا غیر پشت آن چه حاجت دارد به منبت کردن و سوراخها و فقرات قرار دادن، مردم میگذارند و ملتفت نمی شوند که در این کار ثمر نیست مگر فاسد شدن کارد و خطهای زیادتی انداختن در آنچه میبرند و پاره کردن لباس و صدمه زدن دست، مثلاً از برای آتش گرفتن آلتی میسازند که باصطلاح آنرا انبر و ماشه میگویند این فایده بجز آتش برداشتن ندارد پس باید آتش را بفرود آمدن و هر چه بر او اضافه کنند غیر از همان دو شاخ یا فی الجمله کجی سر آن دو و فتری یا چیزی مثل فتر که اسباب باز شدن دهان آن باشد بسهولت که از حکمت است دیگر ثمری ندارد و بعضی بر این فقره ها قرار میدهند و شکلها میسازند همه بی جاست و بی ثمر، خلاصه غالب صنایع خلق از این قبیل است و فرنگان فی الجمله

ملتفت این حکمت شده اند .

حال این مقدمه را که ملتفت شدید عرض میکنم هر چیز را که دیدید اول ملاحظه بفرمائید استاد این را برای چه ساخته اگر بکلی بی فایده است که محل نظر نیست اگر فایده دارد و آن فایده درست از آن بر میآید و هیچ چیز زیاده و کم ندارد که همان خوب است و درست اگر ملتفت شدید که نقص دارد راه نقص را اول ملتفت بشوید آن وقت فکر کنید دروضع حکمت که چطور باید باشد که فایده سهولت از آن بر آید پس همان کار بکنید مانند طبیب که چون بر سر بیمار آید اول باید مرض را بفهمد و علت مرض را ملتفت شود پس پی معالجه بر آید و از راه سهل معالجه کند بخلاف پارهٔ اطباء که ملتفت مرض نمیشوند و خبط در معالجه میکنند ، یا درد را میفهمند ولی راه صعب را اختیار میکنند مثلاً سینۀ شخص خراب است و بیک لعوق معالجه میشود اما له میکنند و این عمل خطای

محض است .

هم چنین است امر در تدبیرات ملکیه و صنعت اسباب اولاً باید شخص علت را بفهمد بعد از آن تدبیر بوجه حسن کند ، این قاعده کلیه را ضبط کن که در همه جا بکار میخورد و همین قدر که عرض کردم در این علم انشاء الله کفایت میکند ،

\* دگرزیاده از این نزد عاقلان بی جاست \*

والسلام . حرره العبد المذنب الاثیم محمد بن کریم بن ابراهیم بامر جناب عالی الجناب و فخر الاحباب صاحب الفخامة مولانا مستشار الوزارة وقاه الله عن كل خسارة فى الارض الاقدس مشهد الرضا على مشرفه  
آلاف التحية والثناء فى ليلة الاضحى

سنة ۱۲۹۶



بنفقه جناب آقای اسفندیارخان ابراهیمی  
زید عزه طبع گردید